

مدرسه علمیه حضرت بقیه الله (عج) درس خارج

عنوان

بررسی حرمت براءت از امیر المومنین (ع) به
عنوان یکی از استثنائات تقیه

گردآورنده

حسین سعدی

سال ۱۳۹۵ ه ش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ

الرَّحِيمِ

چکیده :

بحث در این مقاله در مورد یکی از موارد استثناء در تقیه است و آن بحث برائت از امیر المومنین(ع) است . تقیه یکی از مباحث مهم در فقه مذهب و از مطالبی است که بسیار مورد تاکید ائمه معصومین علیهم السلام بوده و برای حفظ جان مومنین و حفظ برخی مصالح جعل شده است لکن در برخی موارد اجازه تقیه داده نشده است . یکی از مواردی که مورد بحث بوده است که آیا اجازه تقیه داده شده است ، برائت از امیر المومنین(ع) است، زیرا که با ولایت حضرت ، شیعیان شناسایی و مورد تعرض قرار می‌گرفتند . روایاتی که در مورد است سه دسته اند یک دسته اجازه نداده اند ، یک دسته اجازه داده اند و یک دسته دستور به برائت داده اند و لذا در بین فقهاء بر سر حکم شرعی این مطلب و جمع روایات اختلاف وجود دارد . دسته ای روایات دسته اول را به دلیل کثرت و استفاضه ترجیح داده اند ، دسته ای از فقهاء دسته آخر را ترجیح دادند ، به دلیل وجود تکذیبی که نسبت به دسته اول دارند و نداشتن سند قوی در دسته دوم ، برخی بین روایات تعارضی نمی بینند و همه را با هم جمع کرده‌اند ، و البته در اینکه جمع چه باشد اختلاف دارند ، برخی فرمودند روایات ناظر به تفصیل بین احوال و ازمان و اشخاص است ، برخی نیز فرمودند که روایات در حال بیان تخییر بین فعل و ترک تقیه است . و در نهایت آنچه به عنوان جمع بهتر میرسد همین تفصیل به نظارت روایات به ازمان و اشخاص و ازمان مختلف است .

کلید واژه ها :

تقیه - برائت - امیر المومنین(ع) -- طرح روایات - مستثنی - تکذیب

یکی از مباحث موجود در فقه ، قاعده تقيه است . تقيه به معنای چیزی است که فرد را نگه میدارد و حفظ میکند ، میباشد و در اصطلاح فقه ، مخفی کردن حق است یعنی طوری رفتار کنی که دشمن متوجه نشود که تو از او نیستی تا از این راه ، از گزند او در امان بمانی .

اصل مشروعیت تقيه در مذهب شيعه از مسلمات است و روايات دال بر آن ، و دال بر مشروعیت آن متواتر هستند و در برخی از آنها، امام معصوم فرموده که «التقيه من ديني و دين ابائي و لا دين لمن لا تقيه له^۱» یا در برخ دیگر از روايات فرموده اند که «مَثَلُ مُؤْمِنٍ لَا تَقِيَّةَ لَهُ كَمَثَلِ جَسَدٍ لَا رَأْسَ لَهُ^۲» و این روايات علاوه بر اینکه اصل مشروعیت این بحث فقهی را اثبات میکند، مشروعیت آن را هم اثبات میکند ، و از طرفی با توجه به آیات شریفه قرآن که دال بر تقيه اند^۳، میتوان گفت این مطلب از مسلمات فقه دین اسلام است و اختصاصی به شیعیان ندارد ، مثل آیات شریفی که در مورد تقيه جناب عمار نازل شده اند^۴. لذا میتوان گفت این بحث از مطالبی است که بین الفریقین بر آن اجماع است .

و خود تقيه اقسامی دارد مثل تقيه اضطراری و خوفی و تقيه مداراتی . و در تقيه خوفیه و اضطراری ، انسان از روی خوف و اضطرار مرتکب عمل خلاف مذهب خود میشود لکن در تقيه مداراتی ، خوفی وجود ندارد بلکه برای حفظ وحدت جامعه و مداری با مخالفین ، مرتکب چنین عملی میشود و این هم به دستور خود معصومین بوده.

بر اساس تقيه انسان میتواند که کاری را حکم اولیه اش حرمت است را در صورت خوف ، مرتکب شود و در این صورت کار حرامی از او صادر نشده است ، یا نمازی که به حکم اولیه باطل است را مرتکب شود و یا اینکه برای ایجاد انس و الفت نمازی که به دستور شرع باطل است را بخواند .

لکن این مطلب که انسان میتواند برای تقيه برخی محرمات را مرتکب شود ، استثنائاتی نیز دارد . یعنی در مواردی حتی برای تقيه ، حق ارتکاب برخی کارها را نداریم مثل اینکه فردی برای تقيه دست به قتل نفس محترمه بزند . این بحث به استثنائات تقيه معروف است ، که فقها چند مورد برای آن ذکر کرده اند ؛

اول در ریختن خون فرد محقون الدم ، که این مورد اتفاق فقهاء است که فرد از برای تقيه ، حق ریختن خون محترم را ندارد .

دوم تقيه ای که باعث فساد در دین شود ، مثل اینکه کاری کنید که مردم حق را گم کنند مثل اینکه فرد مورد اطمینان اهلیت که مورد اعتماد مردم و محل رجوع مردم است ، از یک حاکم جور تعریف کند . این نوع از تقيه نیز مورد اتفاق است که حرام است .

۱- وسائل الشیعه ج ۱۶ ص ۲۰۴

۲- همان ج ۱۶ ص ۲۲۲

۳- سوره نمل ایه ۱۰۶- سوره العمران ۲۸- سوره غافر ۲۸

۴- نمل ۱۰۶

سوم تقیه در شرب مسکر و متعه الحج و المسح علی الخفین ، که این تقیه مورد اختلاف فقها است .
چهارم تقیه در مورد اعلام براءت از امیر المومنین ، که مورد اختلاف است . توضیح این که در زمان معاویه لعنت الله علیه ، برای اینکه خط امامت را گم کند دستور به لعن حضرت بر منابر داد و دستور به ولات خود داد که از مردم ، براءت از حضرت بگیرند .

و گاه افرادی که حاضر به براءت از ایشان نمیشدند را به قتل میرساند و لذا این مطلب مطرح شد که آیا جایز است برای حفظ جان ، و از روی تقیه از حضرت امیر (ع) اعلام براءت نمود . ولذا این سوال باعث جوابهایی از حضرات معصومین علیهم السلام شد . این جوابها که در نگاه بدوی ، متعارض مینمایند ، باعث اختلاف در فتاوی فقها از عصر غیبت تا الان شده است . برخی مثل شیخ مفید قائل به حرمت تقیه شدند و برخی قائل به وجوب تقیه و برخی قائل به مختار بودن مکلف شدند و یا اینکه تفصیلات مختلفی را بیان کردند ، و لذا در این مقاله سعی داریم که روایات وارده در این باب را ذکر کرده و منشاء اختلاف را پیدا کنیم و در انتها به جمعبندی مطلب پردازیم .

روایات وارده در مورد براءت از امیر المومنین (ع)

روایاتی که در این باب هستند را میتوان به یک اعتبار به سه دسته تقسیم نمود ، روایاتی که دال بر این هستند که براءت از ایشان جائز نیست ولی سب حضرت جایز است ، روایاتی که دال بر جواز سب و براءت هستند و روایاتی که دال بر وجوب براءت هستند . و در ابتداء روایات دال جواز سب و عدم جواز براءت هستند را بررسی میکنیم ؛

دسته اول روایات دال بر جواز سب و عدم جواز براءت :

روایت اول از محمد بن میمون :

که شیخ آن را در امالی نقل کرده که ما آن را از وسائل نقل میکنیم : **قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع سَتَدْعُونَ إِلَيَّ سَبِيَّ فَسُبُونِي - وَتَدْعُونَ إِلَيَّ الْبِرَاءَةَ مِنِّي فَمَدُّوا الرَّقَابَ - فَإِنِّي عَلَى الْفِطْرَةِ**^{هـ}

^{هـ} - سند روایت الحسن بن محمد الطوسي في مجالسه عن أبيه محمد بن محمد عن محمد بن عمر الجعابي عن أحمد بن محمد بن سعيد عن يحيى بن زكريا بن شيبان عن بكر بن مسلم عن محمد بن ميثون عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه ع قال :

سند روایت :

این روایت به دلیل وجود محود بن میمون ضعف سندى دارد زیرا که در مورد ایشان توثیقى وجود ندارد ، علاوه بر اینکه نفرّد قبلى ایشان نیز که در مصدر اصلی روایت که امالى شیخ باشد ، بکیر بن سلم است که ایشان نیز توثیقى ندارد^۶ لذا این روایت همانطور که ایت الله سبحانى فرموده اند ، ضعف سندى دارد^۷ .

دلالت روایت :

این روایت دلالت واضحی دارد بر اینکه در صورت درخواست برائت ، مجاز به تقیه نمى باشیم و حتی اگر کار به مرگ بکشد ، حق تقیه نداریم و لذا در روایت تعبیر کرده که اگر از شما خواستند برائت کنید ، پس گردن خویش را برای بکشید ، کنایه از اینکه خود را برای مرگ آماده کنید .

روایت دوم از برادر دعبل خزائى :

روایت شیخ از علی بن علی ، برادر علی بن دعبل خزائى : **عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع أَنَّهُ قَالَ: إِنَّكُمْ سَتُعَرَّضُونَ عَلِيَّ سَبِيٍّ - فَإِنْ خِفْتُمْ عَلِيَّ أَنْفُسِكُمْ فَسُبُونِي - أَلَا وَ إِنَّكُمْ سَتُعَرَّضُونَ عَلِيَّ الْبَرَاءَةَ مِنِّي - فَلَا تَفْعَلُوا فَإِنِّي عَلِيٌّ الْفِطْرَةَ.**^۸

سند روایت :

در سند روایت علی بن علی برادر دعبل خزاعی وجود دارد که در مورد ایشان توثیقى نداریم ، همچنین راوی قبل ایشان که اسماعیل بن علی ، پسر علی بن علی است ، نیز مبتلا به ضعف است . شیخ در مورد ایشان فرموده که «کان مختلط الامر فى الحدیث ، يعرف منه وينكر»^۹ بر این اساس این روایت نیز ضعیف السند است .

دلالت روایت :

روایت دلالت واضحی دارد بر اینکه در صورت درخواست سب ، مجاز به این کار هستیم لکن حق برائت نداریم البته مانند این روایت مانند روایت قبلى نیست که صراحتاً بیان نکرد باشد که حتی اگر کار به کشته شدن رسید ، تقیه نکنید لکن باتوجه به اینکه فضای آن زمان اینگونه بوده که حاکم جور گاهی از افراد

۶ - امالى شیخ طوسى ، مجلس هشتم ص ۲۱۰

۷ - الیضاحات السنیه فى قواعد الفقهیة ج ۳ ص ۳۲۶

۸ - سند روایت : **وَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ هِلَالِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَفَّارِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَلِيٍّ الدُّعْبَلِيِّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ عَلِيٍّ أَجِي دُعْبَلِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَزَاعِيِّ** وسایل ج ۱۶ ص ۲۲۸

۹ - فهرست شیخ طوسى ص ۱۳

برائت از حضرت علی (ع) ، می خواستند و در صورت امتناع از این کار ، ایشان را به قتل میرساندند ، لذا با توجه به این قرینه ، روایت دال بر مقصود است .

روایت سوم از نهج البلاغه :

این روایت را وسائل از سید رضی نقل میکند که ایشان این مطلب را در خطبه ۵۷ ذکر فرموده اند :
عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع أَنَّهُ قَالَ: أَمَا إِنَّهُ سَيَطْهَرُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي رَجُلٌ رَحْبُ الْبُلْعُومِ - مُنْذَحِقُ الْبَطْنِ يَأْكُلُ مَا يَجِدُ - وَ يَطْلُبُ مَا لَا يَجِدُ - فَاقْتُلُوهُ وَ لَنْ تَقْتُلُوهُ - أَلَا وَ إِنَّهُ سَيَأْمُرُكُمْ بِسَبِّي وَ الْبِرَاءَةِ مِنِّي - فَأَمَّا السَّبُّ فَسُبُّونِي فَإِنَّهُ لِي زَكَاةٌ وَ لَكُمْ نَجَاةٌ - وَ أَمَّا الْبِرَاءَةُ فَلَا تَتَبَرَّءُوا مِنِّي - فَإِنِّي وُلِدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ - وَ سَبَقْتُ إِلَى الْإِيمَانِ وَ الْهِجْرَةِ^{۱۰}.

سند روایت :

این روایت از شریف رضی است و ایشان در نهج البلاغه سند این مطالب را ذکر نفرموده اند و گاهی برخی از مطالب ایشان سند درستی ندارد و بر این اساس نمیتوان با قاطعیت گفت که سند این روایت درست است

دلالت روایت :

حضرت در این روایت فرموده است که بعد از من فردی حاکم میشود که خصوصیت او اینگونه است که بلعوم بسیار پهنی دارد و شکم بزرگ دارد و این تعبیر که گفته «یاکل ما یجد» یعنی بسیار غذا میخورد و تعیر به اینکه «یطلب ما لایجد» کنایه از این است که بسیار حریص است .

سپس حضرت میفرمایند که این شخص که بر شما حاکم شد ، او را بکشید لکن این کار را نخواهید کرد ، آگاه باشید که او شما را به سب و برائت از من دعوت میکند (و وادار میکند) ، اما در مورد سب ، سب کنید ولی در مورد برائت ، پس برائت نکنید زیرا که من بر فطرتی پاک متولد شدم (یعنی بر دین اسلام هستم و از فطرت خارج نشدم)

حضرت در این روایت صراحتاً میفرمایند که حق سب کردن من را دارید لکن حق برائت جستن از من را ندارید .

روایت چهارم نقل استفضه از شیخ مفید :

صاحب وسائل از شیخ مفید نقل فرموده که ایشان در ارشاد فرموده که از امیر المومنین (ع) مستفیضاً نقل شده که ایشان فرموده اند : **سَتُعَرِّضُونَ مِنِّي بَعْدِي عَلَى سَبِّي فَسُبُّونِي - فَمَنْ عَرَّضَ عَلَيْهِ الْبِرَاءَةَ مِنِّي فَلْيَمْدُدْ عُنُقَهُ - فَإِنَّ بَرِيءٌ مِنِّي فَلَا دُنْيَا لَهُ وَ لَا آخِرَةَ^{۱۱}.**

۱۰ - وسائل الشیعه ج ۱۶ ص ۲۲۸
۱۱ - وسائل الشیعه ج ۱۶ ص ۲۳۲

سند روایت :

این روایت به جهت سندی ارسال دارد و لذا ضعف سندی دارد یعنی به خود این مطلب به عنوان روایت نمیتوان استناد کرد ، لکن نکته این است که ایشان میفرمایند که این مطلب از امی المومنین (ع) مستفیضا نقل شده و یعنی به عنوان نقل استفاضه ، اعتبار دارد و خبر مستفیض خودش به نفسه اعتبار دارد حتی اگر خبر های احاد آن ضعف داشته باشند و لذا اگر این مبنا را بپذیریم کما اینکه حضرت ایت الله جزایری در درس خارج این مطلب را پذیرفتند^{۱۲} این روایت یا نقل به مضمون از شیخ مفید ، اعتبار و حجیه خواهد داشت . والا نقل به صورت مستفیض اخبار ضعیف ، جبران سند نمیکند .

دلالت روایت :

این روایت دلالت صریح دارد که حتی در صورت خوف قتل بلکه حتی در صورت حتمی بودن این مطلب ، حق تقیه کردن ندارید و نباید از حضرت علی (ع) براءت جست . لکن سب کردن که اخف است اشکال ندارد بصورت تقیه انجام شود .

دسته دوم روایاتی که دال بر جواز براءت و سب هستند :

روایت اول از عیاشی :

روایت محمد بن مسعود عیاشی در تفسیرش : **عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ قِيلَ لَهُ مَدَّ الرَّقَابَ أَحَبُّ إِلَيْكَ أَمْ الْبَرَاءَةُ مِنْ عَلِيٍّ ع - فَقَالَ الرَّخِصَةُ أَحَبُّ إِلَيَّ - أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي عَمَارٍ إِلَا مَن أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ^{۱۳}.**

سند و دلالت روایت :

به جهت سندی روایات عیاشی در تفسیرش مرسله هستند و لذا بدین جهت ضعف سندی دارند . اما در مورد دلالت این روایت ، در اینجا امام صادق (ع) میفرمایند که در مورد براءت از امیر المومنین (ع) تقیه کردن برای من محبوب تر است از مرگ ، و به این ایه ای که در مورد تقیه عمار نازل شده استشهاد میکند و علی هذا دلالت بر جواز براءت دارد بلکه ترجیح آن دارد و به طریق اولی دلالت بر جواز سب هم دارد زیرا که سب اهون است از براءت ، و دلیل آن این است که در سب ، فقط به فرد دشنام میدهید و به او

۱۲ درس خارج فقه ۲۰-۱۱-۹۵

۱۳ - همان ج ۱۶ ص ۲۳۰

نسبت خروج از دین نمی دهید ، ولی در براءت نسبت خروج از دین به فرد می‌دهید زیرا که مسلمان تنها از فردی که از دین خارج شده ، براءت می‌جوید . ایت الله مکارم نیز فرموده اند که برخی گمان کرده اند که روایت دال بر وجوب براءت است لکن روایت درمقام دفه توهم حذر است پس دلالتی بر وجوب ندارد ^{۱۴} .
 وحق هم همین است کهر وایت فقط دلالت بر جواز براءت دارد .

روایت دوم عیاشی :

وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَجَلَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ الضَّحَّاكَ قَدْ ظَهَرَ بِالْكُوفَةِ - وَيُوشِكُ أَنْ نُدْعَى إِلَى الْبِرَاءَةِ مِنْ عَلِيٍّ ع - فَكَيْفَ نَصْنَعُ قَالَ فَأَبْرَأَ مِنْهُ - قُلْتُ أَيُّهُمَا أَحَبُّ إِلَيْكَ - قَالَ أَنْ تَمْضُوا عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ - أَخَذَ بِمَكَّةَ فَقَالُوا لَهُ اأَبْرَأْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص - فَبَرَأَ مِنْهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَذْرَهُ إِلَّا مِنْ أَكْرَهٍ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ ^{۱۵} .

سند و دلالت این روایت :

سند این روایت مانند قبلی ضعیف است و دلالت آن نیز همانند قبلی است و مانند روایت سابق ولی به شکل واضح تر به داستان تقیه جناب عمار استشهاد کرده است .

روایت سوم روایت عبدالله بن عطاء :

قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع رَجُلَانِ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ أَخَذَا - فَقِيلَ لَهُمَا اأَبْرَأَا مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع - فَبَرِئَا وَاحِدٌ مِنْهُمَا وَ أَبِي الْآخِرُ - فَخَلَّى سَبِيلَ الَّذِي بَرِئَ وَ قَتِلَ الْآخَرُ - فَقَالَ أَمَا الَّذِي بَرِئَ فَرَجُلٌ فَقِيهٌ فِي دِينِهِ - وَ أَمَا الَّذِي لَمْ يَبْرَأْ فَرَجُلٌ تَعَجَّلَ إِلَى الْجَنَّةِ ^{۱۶} .

سند روایت :

در سلسه سند این روایت سه نفر هستند که مشکل دارند ، اول زکریا بن محمد المومن که در مورد او نجاشی فرموده است «کان مختلط الامر فی حدیثه» ^{۱۷} نفر دوم عبد الله بن اسد است که در مورد ایشان

۱۴ - قواعد فقهی ایت الله مکارم ج ۱ ص ۴۲۹

۱۵ - وسائل الشیعه ج ۱۶ ص ۲۳۰

۱۶ - سند روایت : وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ زَكَرِيَّا الْمُؤْمِنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَسَدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَطَاءٍ - وَ سَائِلِ الشَّيْخِ ج ۱۶ ص ۲۲۶

۱۷ - رجال نجاشی ص ۱۷۲

توثیقی نداریم و نفر سوم ، راوی حدیث یعنی ، عبد الله بن عطاء است که در مورد ایشان نیز توثیقی نیامده و علامه حلی فرموده که وثاقت ایشان ثابت نیست^{۱۸}.

دلالت روایت :

حضرت در این روایت نسبت به شخص برائت کننده نسبت فقاهت در دین را داده و این نشان از این دارد که این عمل موافق مذهب است و برائت از امیر المومنین (ع) جایز است ، و از طرفی فردی را که برائت نکرد نیز مدح کرد که او شتاب به بهشت دارد یعنی عمل او با اینکه منجز به قتل او شد ولی این کار خود کشی نبود زیرا که برای حفظ ارزشها جان خود را از دست داده . پس دلالت بر تخییر بین تقیه و عدم آن دارد .

دسته سوم روایات که دلالت بر وجوب برائت دارند :

روایت اول روایت مسعده بن صدقه :

قُلْتُ لَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ إِنَّ النَّاسَ يَرُؤُونَ أَنَّ عَلِيًّا عَ - قَالَ عَلِيٌّ مَنْبَرُ الْكُوفَةِ أَيُّهَا النَّاسُ - إِنَّكُمْ سَتُدْعَوْنَ إِلَى سَبِيِّ فِسْبُونِي - ثُمَّ تَدْعَوْنَ إِلَى الْبِرَاءَةِ مِنِّي فَلَا تَبْرَأُوا مِنِّي - فَقَالَ مَا أَكْثَرَ مَا يَكْذِبُ النَّاسُ عَلَيَّ عَ - ثُمَّ قَالَ إِنَّمَا قَالَ إِنَّكُمْ سَتُدْعَوْنَ إِلَى سَبِيِّ فِسْبُونِي - ثُمَّ تَدْعَوْنَ إِلَى الْبِرَاءَةِ مِنِّي - وَإِنِّي لَعَلِّي دِينَ مُحَمَّدٍ صَ - وَ لَمْ يَقُلْ وَ لَا تَبْرَأُوا مِنِّي - فَقَالَ لَهُ السَّائِلُ أَرَأَيْتَ إِنْ اخْتَارَ الْقَتْلَ دُونَ الْبِرَاءَةِ - فَقَالَ وَاللَّهِ مَا ذَكَرَ عَلَيْهِ - وَ مَا لَهُ إِلَّا مَا مَضَى عَلَيْهِ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ - حَيْثُ أَكْرَهَهُ أَهْلُ مَكَّةَ - وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ - فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ إِلًّا مِّنْ أَكْرَهَةٍ - وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ - فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَ عِنْدَهَا يَا عَمَّارُ إِنْ عَادُوا فَعُدْ - فَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ عُذْرَكَ - وَ أَمَرَكَ أَنْ تَعُودَ إِنْ عَادُوا^{۱۹}.

سند روایت :

مشکل روایت در مسعده است و باقی سند روایت افراد موثق هستند ، اما مسعده ؛ شیخ در موردش فرموده که ایشان عامی است^{۲۰} و جناب نجاشی فرموده که ایشان بتری است^{۲۱} . از طرفی ایشان در اسناد تفسیر علی بن ابراهیم قمی وجود دارد همچنین در اسناد کامل ابنیارات نیز هستند و این نیز یک توثیق عام میتواند باشد^{۲۲} .

۱۸ - الخلاصه للحلی ۱۰۷

۱۹-سند روایت محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة - وسائل الشیعه ج ۱۶ ص ۲۲۶

۲۰ - رجال طوسی ص ۱۴۶

۲۱ - رجال کشی ص ۳۹۰

۲۲ - موسوعه رجالیه میسره ایت الله سبحانی ص ۴۶۴

و اگر این مطلب را به عنوان یک توثیق عام بپذیریم روایت ایشان معتبرخواهد بود و شاید بدین دلیل است که آقای مکارم در قواعد فقهی شان وقتی به این روایت میرسند، میفرمایند که این روایت موثق است و از آن نمیتوان عدول کرد^{۲۳}. لکن برخی نیز فرموده اند که ایشان عامی است و روایات ایشان باتوجه به اینکه عامی است و هیچ توثیق صریحی ندارد اعتبار ندارد^{۲۴}.

دلالت روایت :

اولا این روایت دلالت واضحی دارد بر اینکه روایات دسته اول که دلالت بر وجوب براءت داشتند، کاذب هستند. دوما دلالت دارد بر اینکه براءت کردند واجب است و این مطلب از تعبیر حضرت که فرمود « وَ مَا لَهُ إِلَّا مَا مَضَى عَلَيْهِ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ » فهمیده میشود زیرا حضرت به ایشان فرموده که کسی که از او درخواست براءت شده است تنها حق دارد که تقیه کند مثل عمار و این از حصر « ما له الا » معلوم میشود. البته برخی فرموده اند که در اینجا چون در مقام دفع حذر است دلالت بر وجوب ندارد، یعنی حضرت میخواست بگوید که توهم شده که براءت نمیتوان کرد لکن این توهمی بیش نیست و میتوان براءت کرد، و قرینه بر آن این است که در داستان عمار والدین او تقیه نکردند و عملشان نیز درست بوده است^{۲۵}. حضرت آقای خوبی نیز دلالت روایت را بر وجوب براءت قبول ندارند^{۲۶}. لکن باتوجه به اینکه حضرت در جواب سائل میفرمایند که «ماله الا...» و از حصر استفاده میکنند، این دلالت بر وجوب تقیه کرده دارد و از این لسان روایت نمیتوان دست کشید.

روایت دوم روایت طبرسی در احتجاج :

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي احْتِجَاجِهِ عَلَى بَعْضِ الْيُونَانِ قَالَ - وَ أَمْرُكَ أَنْ تَصُونَ دِينَكَ - وَ عَلِمْنَا أَلَدِي أَوْدَعْنَاكَ - فَلَا تُبَدِّ عُلُومَنَا لِمَنْ يُقَابِلُهَا بِالْعِنَادِ - وَ لَا تُفْشِ سِرَّنَا إِلَى مَنْ يُشْنَعُ عَلَيْنَا - وَ أَمْرُكَ أَنْ تَسْتَعْمَلَ التَّقِيَّةَ فِي دِينِكَ فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ لِمَنْ يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ - وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ - إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً - وَ قَدْ أذْنَتْ لَكُمْ فِي تَفْضِيلِ أَعْدَائِنَا - إِنَّ الْجَاكَ الْخَوْفُ إِلَيْهِ - وَ فِي إِظْهَارِ الْبِرَاءَةِ إِنْ حَمَلَكَ الْوَجَلُ عَلَيْهِ - وَ فِي تَرْكِ الصَّلَوَاتِ الْمَكْتُوبَاتِ - إِنْ خَشِيتَ عَلَى حُشَاشَةِ نَفْسِكَ الْآفَاتِ وَ الْعَاهَاتِ - فَإِنَّ تَفْضِيلَكَ أَعْدَاءَنَا عِنْدَ خَوْفِكَ - لَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَا يَضُرُّنَا - وَ إِنْ إِظْهَارَكَ بِرَاءَتِكَ مِنَّا عِنْدَ تَقِيَّتِكَ - لَا يَقْدَحُ فِيْنَا وَ لَا يَنْفُصْنَا - وَ لَكِنَّ تَبْرَأَ مِنَّا سَاعَةً بِلِسَانِكَ وَ أَنْتَ مُوَالٍ لَنَا بِجَنَانِكَ -

۲۳ - قواعد فقهی ایت الله مکارم شیرازی ج ۱ ص ۴۲۷

۲۴ - درس خارج فقه ایت الله جزایری ۲۰-۱۱-۹۵

۲۵ - قواعد فقهی ایت الله مکارم ج ۱ ص ۴۲۸

۲۶ - التنقیح فی شرح العروه الوثقی الطهاره ج ۴ ص ۲۶۲

لَتُبْقَى عَلَى نَفْسِكَ رُوحَهَا الَّتِي بِهَا قَوْمُهَا - وَ مَالَهَا الَّذِي بِهِ قِيَامُهَا - وَ جَاهُهَا الَّذِي بِهِ تَمَسُّكُهَا - وَ تَصُونَ مَنْ عُرِفَ بِذَلِكَ أَوْلِيَاءَنَا وَ إِخْوَانَنَا - فَإِنَّ ذَلِكَ أَفْضَلُ مِنْ أَنْ تَتَعَرَّضَ لِلْهَلَاكِ - وَ تَنْقَطِعَ بِهِ عَنْ عَمَلٍ فِي الدِّينِ - وَ صَلَاحِ إِخْوَانِكَ الْمُؤْمِنِينَ - وَ إِيَّاكَ ثُمَّ إِيَّاكَ أَنْ تَتْرَكَ التَّقِيَّةَ الَّتِي أَمَرْتُكَ بِهَا - فَإِنَّكَ شَائِطٌ بِدَمِكَ وَ دِمَاءِ إِخْوَانِكَ - مُعَرَّضٌ لِنِعْمَتِكَ وَ نِعْمَتِهِمْ لِلزَّوَالِ - مُذِلٌّ لَهُمْ فِي أَيْدِي أَعْدَاءِ دِينِ اللَّهِ - وَ قَدْ أَمَرَكَ اللَّهُ بِإِعْزَازِهِمْ - فَإِنَّكَ إِنْ خَالَفتَ وَصِيَّتِي - كَانَ ضَرْرُكَ عَلَى إِخْوَانِكَ وَ نَفْسِكَ - أَشَدَّ مِنْ ضَرَرِ النَّاصِبِ لَنَا الْكَافِرِ بِنَا ٢٧

سند روایت :

این روایت از احتجاج طبرسی است که روایات ایشان مرسله هستند ولذا به جهت سندی ضعف دارند.

دلالت روایت :

این روایت دلالت واضحی دارد بر وجوب تقیه هنگام درخواست براءت از امیر المومنین (ع) و این مطلب از عباراتی چون « وَ إِيَّاكَ ثُمَّ إِيَّاكَ أَنْ تَتْرَكَ التَّقِيَّةَ الَّتِي أَمَرْتُكَ بِهَا » و عبارتی مثل « وَ أَمَرَكَ أَنْ تَسْتَعْمَلَ التَّقِيَّةَ فِي دِينِكَ » به خوبی فهمیده میشود زیرا حضرت در مقام بیان حکم تقیه در مورد براءت از ایشان ، به راوی میگوید که مبدا که تقیه را رها کنی و خون خویش را هدر دهی که به آن برای کارهای دیگر نیاز است .

روایت سوم روایت محمد بن مروان :

قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَا مَنَعَ مِيثِمَ رَحِمَهُ اللَّهُ مِنَ التَّقِيَّةِ - فَوَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمَ أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ - نَزَلَتْ فِي عَمَارٍ وَ أَصْحَابِهِ إِلَّا مِنْ أَكْرَهٍ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ ٢٨ .

سند روایت :

رجال این روایت همه صحیح هستند الا محمد بن مروان که در او بحث است و در مورد او در کتب رجالی توثیقی نداریم و حتی از او نام برده نشده است لکن صفوان بن یحیی که از مشایخ ثقات است در چهار مورد از ایشان روایت میکند و با توجه به شهادت شیخ که ایشان تنها از ثقه روایت میکند ، این یک توثیق عام برای محمد بن مروان خواهد بود . همچنین اگر این شهادت شیخ را ناظر به روات با واسطه هم بدانیم ، در خود همین روایت چون ابن ابی عمیر با واسطه از محمد بن مروان نقل کرده ، این نیز یک توثیق عام خواهد بود .

٢٧ - وسایل السیعه ج ١٦ ص ٢٢٩

٢٨ - سند روایت : محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن اَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ - وسایل السیعه ج ١٧ ص ٢٢٦

دلالت روایت :

در این روایت با توجه به اینکه حضرت در مقام توبیخ عمل میثم است ، که چرا ایشان تقیه نکرد ، از آن میتوان استفاده و جواب تقیه کرد زیرا که اگر تقیه عملی بود که عمار به آن مخیر بود ، جای نکوهش نداشت ، مانند روایاتی که در مورد ظهور فردی خونخوار که خون کسانی که برائت نمیکنند را میریزد ، وارد شده بود که در آن حضرت عمل فردی که ترک تقیه کرد را تقبیح نکرد و گفت او به بهشت شتاب دارد . و بالجمله این روایت دال بر وجوب تقیه میثم است .

لکن مشکلی که دارد این است که اولاً این روایت یک جنبه مدلول مطابقی دارد که در مورد جناب عمار است و یک تعلیل عمومی دارد که جنبه نکوهش عمل ایشان را بیان کرده ، و آن جنبه این بوده است که ایه تقیه وجود دارد و با آن میتوان برائت جست . اما از جنبه اول که نکوهش عمل جناب عمار است این حیثیت حدیث معارض قوی دارد و آن روایاتی است که از امیر المومنین(ع) وارد شده و بعد از پیش بینی شهادت ایشان ، به او وعده بهشت و آن هم در درجه خود حضرت ، داده شده است که روایت در رجال کشی از عمران المیثمی است : قَالَ سَمِعْتُ مَيْثِمَ النَّهْرَوَانِي يَقُولُ دَعَانِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع وَ قَالَ - كَيْفَ أَنْتَ يَا مَيْثِمُ - إِذَا دَعَاكَ دَعَى بَنِي أُمَيَّةَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ - إِلَى الْبَرَاءَةِ مِنِّي - فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَا وَاللَّهِ لَا أَبْرَأُ مِنْكَ - قَالَ إِذَا وَاللَّهِ يَقْتُلُكَ وَ يَصْلُبُكَ - قُلْتُ أَصْبِرُ فَذَاكَ فِي اللَّهِ قَلِيلٌ - فَقَالَ يَا مَيْثِمُ إِذَا تَكُونُ مَعِيَ فِي دَرَجَتِي الْحَدِيثِ^{۲۹} . البته این روایت به خصوص مرفوعه است و از جناب کشی تا حضرات معصومین سند متصل ندارد و در خود روایت نیز ضعفهایی هست ، لکن این مطلب قطعی است که امیر المومنین(ع) کار جناب عمار را تایید کرده است ، و قرینه دیگری که در کار است این است که عمار از اهل علم بوده است و از اصحاب سرّ حضرت ، و قطعاً به احکام شرعی عالم بوده است و اگر تقیه واجب بوده است ، ایشان مرتکب مخالفت با آن نمی شد ، و با توجه به این مطالب اگر سند روایت نکوهش عمار درست باشد ، تاویل آن با اهل آن است . حضرت ایت الله جزائری نیز این روایت را در درس خارج فاقد اعتبار دانستند^{۳۰} .

اما حضرت ایه الله خویی ، در مورد دلالت روایت محمد بن مروان میفرمایند که این روایت دلالت بر نکوهش ایشان ندارد و دلیل این مطلب این است که ، در روایت کلمه «منع» باید بصورت مجهول قرائت شود زیرا که اگر بصورت معلوم قرائت شود نیاز به مفعول دارد و کلمه «میثم» مفعول آن خواهد بود ، و چون این کلمه از موانع صرف خالی است پس منصرف است و باید همراه با تنوین نصب باشد ، در حالی که در هیچ نسخه ای این کلمه همراه با تنوین ، نیامده است و این نشان از این دارد که اساساً ، «میثم»

۲۹ - سند روایت : مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْكَشْفِيُّ فِي كِتَابِ الرَّجَالِ عَنْ جَبْرِئِيلَ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الصَّرْفِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ عِمْرَانَ الْمَيْثِمِيِّ وَسَائِلِ الشَّيْخَةِ ج ۱۶ ص ۲۲۷
۳۰ - درس خارج ایت الله جزائری ۲۰ - ۱۱ - ۹۵

مفعول نیست و لذا « منع » هم معلوم نیست و مجهول است و در این صورت معنای روایت این است که « کسی میثم را از تقیه منع نکرده است و ایه تقیه به ایشان اجازه تقیه داده بود و لکن ایشان خودش به اختیار ، ترک تقیه نمود » و در این صورت دلالت بر مذمت ندارد .

سپس سید خویی (ره) میفرماید که : در این صورت دو احتمال در معنای روایت هست ، اول آنکه حضرت در صدد دفع اعتراض بر میثم است که چرا ایشان اختیار قتل نموده است و تقیه نکرده است ؟ مگر از تقیه منع شده بود ؟ که حضرت در جواب به این سوال فرموده اند که خیر ، میثم مجاز به تقیه بوده است و ایشان ترک تقیه کرده به دلیل تساوی تقیه و ترک آن در نزد خدا . با این توضیح از روایت ، نه مدحی و نه ذمی در مورد ایشان ثابت نمی شود .

معنای دومی که از این روایت میتوان استفاده کرد این است که ، جمله « ما منع میثم » دال بر مدح ایشان باشد زیرا با اینکه ایشان میدانسته که در حق او تقیه جائز است ، کشته شدن را انتخاب نمود زیرا که مایل نبوده از امیر المومنین (ع) براءت بجوید و لو به حسب ظاهر و این نشان از اراده و محبت میثم به حضرت دارد . و این توضیح روایت دال بر مدح است . و البته ارجحیت تقیه بر کشته شدن از آن استفاده نمیشود . و شاید علت ترک تقیه این بوده است که در مورد ایشان موضوع تقیه منتفی بوده زیرا که ، ایشان مشهور به ولایت و محبت امیر المومنین (ع) بوده است .

سپس سید خویی در جمعبندی مدلول روایت میفرماید که : به هر حال یا روایت دال بر رجحان کشته شدن بر تقیه است ، یا دال بر تساوی این دو است ، یا دال بر رجحان تقیه بر کشته شدن است . پس با وجود همع این احتمالات هیچکدام از این احتمالات از این روایت استفاده نمیشود لکن قطعاً مذمت جناب میثم در این روایت وجود ندارد ^{۳۱} .

جمعبندی روایات وارده :

نظر ایت الله مکارم :

اقای مکارم در قواعد فقهی شان در جمعبندی روایات ، هیچ کدام از سه دسته روایت را طرح نفرمودند ، و روایات متفاوتی که در این باب وارد شده را ناظر به شرایط مختلف زمانی میدانند ؛ مثلاً روایاتی که جایز ندانسته اند که فرد تقیه کند و گفته اند باید جان خود را بدهد ، ناظر به شرایط خاصی بوده که خلفاء جور به دنبال از بین بردن آثار وصی بوده اند ، و با اینکار عملاً چیزی از اسلام باقی نماند ، ولذا حضرت در مقابل این توطئه فرمود که باید مقابله کنید و تا پای جان بایستید و لذا تقیه در این مورد حرام است [در واقع یک عنوان ثانوی در اینجا هست و ان فساد در دین است که در این مورد قطعاً تقیه جایز نیست] اما

اگر شرایط اینگونه نبود و در صورت براءت از حضرت ، خللی به اسلام و دین مردم وارد نمیشود (این مثل جایی است که وصایت حضرت بسیار شایع بوده باشد و تقیه ما مشکلی ایجاد نمیکند) ، در این مورد اجازه داده اند که تقیه کنیم ، هرچند در همین موارد نیز ترک تقیه اولی است و مثال آن دوران صادقین (ع) است.

و همچنین اگر شخصی تقیه کند که با براءت او از امیر المومنین، حق بر شیعیان گم میشود ، این شخص نیز حق تقیه ندارد و لذا امثال حجر بن عدی که ترک تقیه کردند به وظیفه شان عمل کردند . پس در واقع روایات ناظر به تفصیل بین دوران ها و اشخاص و احوال است .^{۳۲}

نظر حضرت امام (ره) :

حضرت امام (ره) دسته اول و دوم از روایات (یعنی روایات دال بر وجوب براءت و روایات دال بر جواز سب و

براءت) را به دلیل ضعف سندی رد میکند و میفرماید این دسته از روایات به دلیل ضعف سندی توان رویارویی با روایات تکذیب کننده آنها را ندارد .

یعنی ما در یک سمت روایت مسعده که موثق است (و تکذیب میکند دسته اول روایات را) ، عمومات تقیه ، ایه «لَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»^{۳۳} و حکم عقل بلزوم حفظ جان و اهتمام شارع به آن را داریم . و از سوی دیگر آنچه مقابل این دسته بالا قرار دارد (یعنی هردو دسته دیگر) ضعف سندی دارد و لذا در مقابل آن طرح میشوند .

و اینکه شیخ مفید در مورد دسته اول از روایات ادعای استفاضه فرموده اند ، برای ما افاده علم نمیکند (یعنی این مطلب از اجتهاد خود ایشان بوده و لذا مطلبی که فرموده فقط در مضمون هماهنگ با روایات وارده در این باب است نه در متن ، و این شاهدهی است بر اینکه ایشان از همین روایت ضعیف نقل به مضمون میکنند) . مضافاً بر اینکه از دسته اول بوی کذب استشمام میشود ، زیرا که در آن اجازه سب داده با اینکه سب حضرت، بسیار شدیدتر است از براءت، زیرا که در لعن و سب کردن ، حضرت مورد تعرض قرار میگیرد ، لکن در براءت قدحی به ایشان نمیرسد و معلوم است که در همچون جایی ، شارع اجازه به مدالاعتناق نمیدهد (همانطور که در روایت احتجاج نیز به همین مطلب اشاره شده است) .

اما اینکه بخواهند از روایتی که در مورد میثم است به عنوان موید برای دسته اول بهره بگیرند ، این نیز امکان ندارد زیرا که هرچند داستان ایشان معروف است و بعید نیست که اجمالاً ثابت باشد لکن، قضیه ای است شخصی (و از آن حکم کلی استخراج نمیشود) و شاید ایشان عالم بوده که فرقی ندارد که براءت کند

۳۲ - خلاصه از جمعبندی ایت الله مکارم در قواعد فقهیه ج ۱ ص ۴۳۲ -

ص ۴۳۹

۳۳ - سوره بقره ۱۹۵

یا نکند، در هر دو صورت او را به قتل میرسانند و در این صورت براءت مفید نخواهد بود، بلکه مضر هم هست زیرا که ابروی او را میریزد و لذا جایز هم نخواهد بود.

بر این اساس دسته اول و دوم از روایات طرح میشود. میماند دسته سوم که حکم به وجوب براءت و حفظ جان کرده است^{۳۴}.

نظر ایت الله خویی :

مرحوم ایت الله خویی میفرمایند که روایات دسته اول مستفیضه هستند و دلالتشان تعریض النفس للهلاک است هنگام اکراه بر براءت. و این روایات مستفیضه با روایت مسعده تعارض نداند زیرا اولاً روایت مسعده، ضعیف السند است و دوماً حتی اگر سندش مشکلی نداشت دلالتی بر حرمت کشتن خود و وجوب تبری ندارد و فقط دلالت بر اینکه واجب نیست ترک تقیه و تعریض النفس للهلاک. و معلوم است که در همچون موقعی آنچه به نفع فرد است تنها کاری نیست که عمار انجام داده است. و درست است که دلالتی بر وجوب ترک تقیه ندارد ولی دلالتی بر وجوب تقیه هم ندارد، یعنی نفی وجوب از تقیه و ترک آن میکند و میگوید هر دوی اینها، باهم مساوی اند.

سپس میفرمایند که دسته اول روایات که مستفیضه هم بودند، دلالتی بر این ندارند که فرد معیناً تنها حق ترک تقیه دارد، زیرا این روایات در مقام دفع توهم خطر وارد شده اند و قرینه بر این مطلب این است که تعریض النفس علی القتل حرام است و لذا اگر امر به آن میشود معلوم است در مقام دفع خطر است و امر در همچون مقامی، تنها دلالت بر جواز دارد نه وجوب.

پس روایات باب باهم تعارضی ندارند زیرا همه در مقام بیان این مطلب هستند که در صورت اکراه بر براءت، فرد مخیر است که تقیه کند یا اینکه نفس خود را در معرض هلاک قرار دهد و هر دوی این کارها جایز است، و شاهد بر این جمع روایت عبد الله بن عطاء است که در آن حضرت فرمود هر دو اهل بهشت اند؛ لکن آنکه براءت نجست، تعجیل به بهشت کرد و دیگری تاخیر کرد و [البته فرمود او فقیه در دینش بود]. و روایت محمد بن مروان که در مورد ترک تقیه میثم بود، نیز با توجه به دلالتی که برایش توضیح دادیم (که گفتیم حضرت در این روایت توییخی نسبت به میثم نداشته است)، دلالت بر جواز هر دو کار دارد و این نیز شاهد جمع خوبی است.

نکته اخیری که سید خویی میفرمایند این است که هیچکدام از تقیه یا ترک آن بر همدیگر ترجیحی ندارند، اما در مورد روایت محمد بن مروان در مورد میثم، که مفصل توضیح دادیم که دلالتی بر ترجیح هیچکدام

از دو طرف در آن نیست ، و اما روایت عبد الله بن عطاء نیز در آن یکی از دو نفر به بهشت شتاب کرده ، و دیگری بعدا به او ملحق میشود و مذمتی نسبت به او نداریم ، بلکه فرمود فقیه در دین است ، پس فعل هیچکدام بر دیگری ترجیحی ندارد^{۳۵}.

نظرات الله سبحانه :

ایشان در اینجا سه جمع ارائه میدهند لکن جمع آخر را می پسندند اول جمعی که میفرمایند این است که ، روایات دسته اول که در آن امام (ع) ، نهی کرده از براءت منظورش براءت قلبی است و اینکه فرد از جمله نواصب شود و دلیل آن تعلیلی است که در انتهای روایت آمده که «انی ولدت علی فطره» و کسی که مولود علی الفطره است ، موالاتش واجب است و براءت از او حرام ، و لذا است که امام (ع) اجازه سب داده ، ولی اجازه براءت نداده است درحالی که سب خیلی بدتر از براءت است .

ولی اشکال این حرف این است که اکراه به جوانح تعلق نمی گیرد ، بلکه به جوارح تعلق دارد و لذا نهی از براءت قلبی معنا ندارد .

جمع دومی که ارائه میدهند این است که بهتر است که بگوییم : ترجیح با دو دسته آخر است زیرا کثرت بیشتری دارند و ناظر به دسته اول و تکذیب آنها هستند ، مضافا بر اینکه اگر امر دائر شد بین تلفظ به کفر و حفظ جان ، متعین همان ثانی است زیرا از خون مومن نمی شود گذشت مگر برای اقامه دین . نتیجه این میشود که در براءت از امیر المومنین (ع) میتوان تقیه کرد .

سومین جمعی که مطرح میفرمایند این است که ، نهی از براءت مخصوص کسی است که براءت او باعث تزلزل مسلمانان و فساد کبیری در دین میشود^{۳۶} .

یعنی روایت اول که نهی از براءت کرده بودند ، ناظر به کسانی است که براءت آنها ، باعث تزلزل دین دیگران میشود ، پس عنوان براءت ، موضوعیت ندارد و لذا در این عنوان هم مثل سایر عناوین میتوان تقیه کرد مگر اینکه منجر به عنوان دیگری مثل ایجاد فساد در دین گردد ، که تقیه در این صورت حرام است .
ولذا این جمع شبیه جمع ایت الله مکارم است.

۳۵ - با تلخیص از موسوعه سید خویی ج ۵ ص ۲۲۸ - ۲۳۲
۳۶ - با تلخیص از ایضاحات السنیه فی قواعد الفقهیه ج ۳ ص ۳۳۰

نظر ایت الله سیفی مازندرانی :

ایشان میفرمایند که مقتضای قاعده جواز است و این به دلیل است که روایات دسته دوم صریح در جواز تقیه اند ولی دسته اول ظاهر در حرمت تقیه هستند ولذا این ظاهر باید حمل بر کراهت شود [از باب جمع بین ظاهر و اظهر و عبارات صریح ، اظهر هستند] دلیل دوم این است که در صورت تعارض نصوص ، مرجع محکم ، آیات قرآن هستند که ایه شریفه « **إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ** » دلالت بر جواز تقیه دارد مخصوصا با توجه به روایاتی که این ایه شریفه را تفسیر کرده اند ، این مطلب خیلی واضح تر میشود . مضافا بر اینکه موثقه یا معتبره ی مسعده ، در حال تکذیب دسته اول از روایات است . نتیجه اینکه در مورد براءت ، تقیه کردن جائز است ^{۳۷}.

نظر ایت الله جزایری :

حضرت استاد میفرمایند که : به نظر ما می آید روایات نهی از براءت که به صورت موکد و مشدد هستند (با تعبیری مانند فمدوا الاعناق) همه از خود امیرالمومنین(ع) باشند و حتی روایات منقول از سایر ائمه نیز از امیرالمومنین(ع) نقل شده و مخاطبین حضرت ، اصحاب خاص ایشان بوده اند نه عوام مردم .

عمل اصحاب هم بر همین منوال بوده و ما در تاریخ غیر از این ندیدیم؛ یعنی وقتی از آنها طلب براءت می کردند، آنها نمی پذیرفتند. این مطلب موید آن است که روایات وارد شده در مورد نهی از براءت ، همه نهی اصحاب حضرت از تبری بوده است . لکن این نواهی نسبت به عوام مردم نیست و ایشان اصلا مورد طلب حضرت نبودند. لذا اصحاب خاص ایشان همچون میثم تمار و رشید الهجری و عمرو بن حمق خزاعی و -بعد در زمان حجاج- کمیل ابن زیاد و قنبر از ایشان تبری نجسته و به شهادت رسیدند. اما در تاریخ ذکر نشده که عوام، امر به تبری شوند و آنها نپذیرفته باشند و این مطلب تاریخی موید این است که مخاطب روایات نهی ، همان اصحاب خاص بوده اند .

و شاهد دیگر بر این تفصیل این است که ، اصحاب خاص حضرت مثل میثم (که در موردش آمده **«عَلِمَ** **عِلْمَ الْمَنَايَا وَ الْبَلَايَا**) ، افراد فقیهی بوده اند و در صورت اقتضای تکلیف ، تقیه میکردند. شاهد دیگر اینکه شیخ مفید میفرمایند که **«استفاض عن أمير المؤمنين عليه السلام** » یعنی صادر روایات ناهیه ، همه امیر المومنین(ع) است .

اما تاکید بر تقیه در زمان صادقین(ع) و اینکه فقه در دین اقتضای تقیه را دارد نیز از مسلمات است. روایات متعددی هم بر این مطلب آمده است. در بعضی روایات داریم که از حضرت سوال شده الان روی هم رفته وظیفه ما چیست؟ ایشان فرمودند: به نظر من تقیه کرده و خون خودتان را حفظ کنید. راهی را بروید که عمار رفت. لذا می‌گوییم: صدور هر دو دسته روایت درست است، و البته هرکدام ناظر به زمانی بوده و مخاطب هر دسته از روایات هم فرق دارد.

اما روایت تکذیبیه که از مسعده ابن صدقه است، صاحب وسائل بعد از اتمام بحث، ترجیح را با روایات «لاتتبروا» می‌داند. لکن در مورد این روایت می‌گوید: این روایت خلاف سایر متون منقول از حضرت بوده و در

آن لفظ «لاتتبروا» نیامده است یعنی لفظی که در روایت آمده در تعارض با روایات دسته اول نیست. و از طرفی اشکال به خود مسعده است که ایشان عامی المذهب بوده و در کتب رجالی با اینکه نام ایشان برده شده و گفته اند که عامی است یا بتری است با این حال توثیقی در مورد ایشان وارد نشده است، و توثیقاتی که در مورد ایشان هست، توثیقات عامه است مثل اینکه ایشان در اسناد کامل الزیارات یا در اسناد تفسیر قمی است. البته محقق خویی بعدها فقط وثاقت اسناد بلا واسطه کامل الزیارات را پذیرفته‌اند و ایشان از مشایخ بلاواسطه نیست. نتیجه اینکه وثاقت مسعده در همین حد است. اما برای اشکال به سند، عامی بودن راوی کافی است؛ زیرا احتمال دارد که حضرت به اندازه فهم مسعده جواب داده باشد؛ یا او نقل به معنا کرده و متن روایت را دقیقاً منتقل ننموده باشد؛ همچنین ممکن است که آن را از خودش درآورده باشد. در هر صورت همین یک روایت را داریم که راوی آن عامی بوده و احتمال تقیه ای بودن جواب وجود دارد.

و وقتی که روایات منقول از امیرالمومنین در حدی هستند که شیخ مفید می‌فرماید: «استفاض عن أمير المؤمنين عليه السلام»، تنها یک با روایت مخالف (با وضع مذکور برای راوی) نمی‌توان مساله را خراب کرد.

اما از طرفی هم روایات دال بر جواز برائت از امیرالمومنین هم زیاد هستند. مثل روایت عبد الله بن عطاء در مورد دستگیری دو نفر و اعلام برائت یکی و تقیه دیگری، و اینکه حضرت عمل هردو را تأیید^{۳۸}. امام علیه السلام درباره شخصی که از امیرالمومنین تبری جست و جان خوش را حفظ کرد فرمود: او مرد فقیهی بوده و حکم شرعی خودش را می‌دانست. درباره شخصی که شهید شد نیز فرمود: او برای رفتن به بهشت عجله داشت. با این بیان حضرت هردو عمل را تأیید کردند.

^{۳۸} وسائل الشیعه؛ الحر العاملی، ج ۱۱، ص ۴۷۶، باب ۲۹ من ابواب الامر بالمعروف، ح ۴

با این بیان باید با توجه به ظرف زمان و اشخاص و احوال تفصیل داد و اینکه تکلیف افراد متفاوت است

و این اختلاف ظروف زمان، یکی از موازین اجتهاد است. نمی‌شود فقط، عام و خاص و مطلق و مقید را مورد توجه قرار داده و بحث را تمام کرد. بررسی ظروف زمانیه و اختلاف مشی اهل بیت بر حسب استعداد و فهم مخاطبین و نیز از منهای که اهل بیت در آن زندگی می‌کردند، همچنین حکامی که در آن عصر بودند، همه در اجتهاد دخیلند.

و نکته بسیار واضح که شاهد بر این جمع است این است که در روایاتی که از امام صادق (ع) و امام باقر (ع) نقل شده، ایشان «لا تتبروا» را به امیرالمومنین نسبت داده اند؛ یعنی ایشان خود فرموده اند: «لا تتبروا» و خود صادقین فرموده‌اند: تقیه کنید. لذا می‌گوییم: کلام امیرالمومنین تنها برای افراد خاص بوده که معاویه آن‌ها را تحمل نمی‌کرده، و ایشان را امر به تبری می‌نمود؛ لکن او این درخواست را از مردم عادی نمی‌کرد. خود و این روایت که: «سیظهر علیکم بعدی رجل رحب البلعوم، مندحق البطن، يأكل ما يجد، ويطلب ما لا يجد، فاقتلوه ولن تقتلوه، ألا وإنه سيأمركم بسبي والبراءة مني فأما السب فسبوني فإنه لي زكاء، ولكم نجاه، وأما البراءة فلا تبرأوا " تتبروا " مني فإنني ولدت على الفطرة، وسبقت إلى الأيمان والهجرة».^{۳۹} این روایت در باره معاویه است. بنابراین حکم مذکور عام نبوده و منظور تنها در زمان معاویه است. دلیل این اختصاص این روایت، به این زمان نیز این است که در آن زمان بسیاری از خواص اصحاب امیرالمومنین و پیامبر توسط معاویه خریداری شده و حضرت را تنها گذاشتند. در این حال اگر عده قلیل باقی مانده نیز از حضرت تبری می‌جستند، دیگر هیچ مویدی برای حضرت باقی نمی‌ماند؛ چرا که ایشان از خواص و مورد توجه مردم بودند. لذا مردم رفتار آن‌ها را نیز زیر نظر داشتند و اگر ایشان از حضرت تبری می‌جستند، جایگاه امیرالمومنین نزد مردم خراب شده و معاویه به هدف خود می‌رسید. لذا می‌گوییم: این مساله هم مربوط به ظرف زمانی خاص یعنی زمان معاویه و هفت یا هشت سال بعد از آن است. یعنی بنابر تشخیص حضرت و برای حفظ اساس دین، بعضی افراد از تقیه نهی شدند^{۴۰}

جمع بندی نهایی :

به نظر میرسد همین جمع‌بندی که حضرت استاد در درس خارج فرمودند که با توجه به اشخاص و زمانها تکالیف فرق میکند بهترین جمع باشد، و این با توجه به مویداتی است که ایشان ذکر کردند مثل اینکه روایات ناهی از براءت، همه از امیرالمومنین (ع) بودند و ناظر به زمان خاصی (یعنی زمان معاویه)

^{۳۹} وسائل الشیعه؛ الحر العاملی، ج ۱۱، ص ۴۷۸، باب ۲۹ من ابواب الامر بالمعروف، ح ۱۰

^{۴۰} - درس خارج فقه ایت الله جزایری ۲۰ - ۱۱ - ۹۵

بودن و روایت مقابل این روایت که روایت مسعده بود یا ضعف سندی دارد یا تقابلی با این روایات ندارد زیرا ناظر به زمان دیگری است یا اینکه ناظر به مخاطبین دیگری است زیرا در ابتداء روایت امام صادق (ع) تکذیب میکند که حرت بر منبر این را به عوام مردم گفته باشد و این منافاتی با این ندارد که برخ خواص مورد نهی بوده اند، و این جمع شبیه جمع اقای مکارم نیز هست .

فهرست منابع :

- ۱-قرآن کریم
- ۲- وسائل الشیعه -عاملی، حرّ، محمد بن حسن ، ۳۰ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ هـ ق
- ۳-الأمالی طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، ، در یک جلد، دار الثقافة، قم - ایران، اول، ۱۴۱۴ هـ ق
- ۴-الایضاحات السنیه فی القواعد الفقهیة - سبحانی، جعفر، در چهار جلد، مؤسسه امام صادق (ع)، قم، ایران، چاپ اول، ۱۴۳۶ هـ ق
- ۵-الفهرست طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، در یک جلد، المكتبة الرضویة، نجف اشرف - عراق، اول، هـ ق
- ۶-القواعد الفقهیة شیرازی، ناصر مکارم، ۲ جلد، مدرسه امام امیر المؤمنین - علیه السلام، قم - ایران، سوم، ۱۴۱۱ هـ ق
- ۷-رجال النجاشی - فهرست أسماء مصنفی الشیعة ، نجاشی، ابو الحسن، احمد بن علی، در یک جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، ۱۴۰۷ هـ ق
- ۷-رجال العلامة - خلاصة الأقوال حلّی ، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، ، در یک جلد، منشورات المطبعة الحیدریة، نجف اشرف - عراق، دوم، ۱۳۸۱ هـ ق

- ۸-رجال الشيخ الطوسی - الأبواب ، طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، ، در یک جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، سوم، ۱۴۲۷ هـ ق
- ۹-رجال الکشی ، کشی، ابو عمرو، محمد بن عمر بن عبد العزیز، ، در یک جلد، مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، مشهد - ایران، ۱۴۹۰ هـ ق
- ۱۰- موسوعه رجالی میسره او معجم رجال وسائل ، سبحانی ، جعفر، در یک جلد ، موسسه امام صادق (ع) ، قم ، ایران ، ۱۴۲۴ هـ ق
- ۱۱- درس خارج فقه ایت الله موسوی جزایری سال تحصیلی ۹۵-۹۶
- ۱۲- التنقیح فی شرح العروه الوثقی؛ الطهارة خویی، سید ابو القاسم موسوی، ۶ جلد، تحت اشراف جناب آقای لطفی، قم - ایران، اول، ۱۴۱۸ هـ ق
- ۱۳- موسوعه الإمام الخوئی خویی، سید ابو القاسم موسوی ، ۳۳ جلد، مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی ره، قم - ایران، اول، ۱۴۱۸ هـ ق
- ۱۴-الرسائل العشرة خمینی، سید روح اللّه موسوی ، در یک جلد، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، قم - ایران، اول، ۱۴۲۰ هـ ق
- ۱۵-مبانی الفقه الفعال فی القواعد الفقهیة الأساسية مازندرانی، علی اکبر سیفی، ۳ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۲۵ هـ ق